



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَكَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَبْثْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبَبَّا وَقُضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ (۳۲)﴾

سوره مبارکه «عبس» که در اوایل بعثت نازل شد گرچه با همه سور مکی و مدنی در آن جامع مشترک سهیم است لکن خصوصیتی برای این سور مکی مطرح است که در کمتر سور آن خصوصیات مطرح است قرآن کریم مثل کتاب‌های عادی نظیر مکاسب، کفایه و مانند آن نیست در تفسیر باید طرزی مطالب را از قرآن به دست آورد که پیغمبر شاخص شناخته شود طوری که جای پیغمبر، غیر از علی غدیر کسی نمی‌تواند بنشیند. برخی از تفسیرها پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در حدی می‌آورد که صاحب سقیفه هم می‌تواند جای او بنشیند. تفسیر یک کار عادی نیست شما ملاحظه کردید ما فکر آسمان‌ها را کردیم فکر زمین را کردیم فکر مکتب را کردیم فکر غدیر را کردیم فکر سقیفه را کردیم اگر - معاذ الله - این ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾^۱ که به معنی عبوس کردن و روبرگرداندن از یک

اعمایی بود که پنج جهت در او بود این به حضرت برمی گشت؛ معنای آن این است که خدای سبحان آبروی پیغمبر را در تمام این طبقات آسمانها حفظ نکرد؛ حالا حادثه‌ای در مکه در یک قسمتی واقع شد شما باید آبروی حضرت را نزد همه این فرشته‌ها ببرید؟ برای اینکه این را که مستقیماً خودت نفرمودی به پیغمبر در زیر گوش او که نگفتی ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾^۱ این را در یک نامه نوشتی و به دست همه فرشته‌های مدبررات امر دادی ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۲ دادی. اینها نظیر مأمور پُست نیستند که از درون پاکت باخبر نباشند اینها کاملاً می‌دانند درون این نامه چه نوشته است ﴿مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾^۳ است، ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾ است، ﴿كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ است، از عرش تا فرش همه ملائکه را خبر کردی که او عبوس کرد؟ این چه طرز پیغمبر داشتن است؟ این چه طرز رهبر را معرفی کردن است؟ مفسر باید به فکر آسمان هم باشد.

همه کلمات ائمه (علیهم السلام) نورانی است؛ ما در این زیارت‌ها عرض می‌کنیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۴ این نافله‌هایی که دستور می‌دهند فلان کار مستحب است این نور است واجب‌ها هم نور است آن اسرار ادعیه هم نور است می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ» منتها نور درجاتی دارد؛ یک وقت نور شمع است یک وقت نور این چراغ‌هاست یک وقت نور شمس است. به وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) عرض کردند که ما در عصر غیبت چه دعایی بخوانیم؟ فرمود این دعا را بخوانید: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۵ خیلی از ادعیه است که از ائمه (علیهم السلام) سؤال کردند که ما در دعای آخرین سجده چه بخوانیم؟ فرمود فلان دعای

۱. سوره عبس، آیه ۱۳.

۲. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳. سوره عبس، آیه ۱۴.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

۵. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۳۳۷.

مغفرت آور را بخوانید. در تعقیبات چه بخوانیم؟ فرمود فلان دعا.^۱ ملاحظه فرمودید که دعاها فراوان است بسیاری از این ادعیه مربوط به طلب مغفرت است حُسن عاقبت است حُسن معیشت است شفای بیمار است و مانند آن، همه اینها نور است؛ اما همین سه خط یا سه جمله براهین عمیق فلسفی در آن است.

اولین جمله این است که خدایا من تو را به خوبی بشناسم چرا؟ برای اینکه من به پیغمبر نیازمند هستم پیغمبر خلیفه مستخلف عنه است من مستخلف عنه را شناسم خلیفه را نمی شناسم پیغمبر که انتخابی نیست تا ما به او رأی بدهیم تو باید انتخاب کنی، ما هم که تو را نمی بینیم. ما طرزی باید خدا را بشناسیم که جانشین او را بشناسیم تا مستخلف عنه را شناسیم خلیفه را نمی شناسیم. حالا کسی آمده معجزه آورده گفت که من جانشین الله هستم ما باید طرزی الله را «الْدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ»^۲ بشناسیم که او بتواند جانشین داشته باشد اولاً؛ جانشین او هم فقط همین آقا می تواند باشد ثانیاً؛ این برهان یعنی برهان است؛ «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» این را به زراره فرمود، فرمود عصر غیبت بگو توفیق خداشناسی را به من بده، من اگر خدا را به خوبی شناسم پیغمبر را نمی شناسم برای اینکه پیغمبر جانشین اوست شناخت هر خلیفه فرع شناخت مستخلف عنه است، شناخت هر نائب فرع شناخت منوب عنه است.

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ»؛ خدایا من نبی را بشناسم نبوت را بشناسم تا گرفتار سقیفه نشوم برای اینکه کسی به جای پیغمبر می نشیند که پیغمبر را خوب بشناسد امام خلیفه الرسول است نه منتخب مردم. مردم که رأی ندادند امام، امام بشود. الله تعالی فرمود فلان شخص یعنی علی و اولاد علی جای پیغمبر نشستند ما اگر مستخلف عنه را شناسیم خلیفه او را چگونه بشناسیم. برهان یعنی برهان مسئله است؛ شما در این دعاها اول تا آخر مفاتیح را

۱. البلد الأمين و الدرع الحصین، النص، ص ۱۴.

۲. الصحیفة السجادیة، دعای ۴۷.

بررسی کنید برهان در آن نیست؛ خدایا! من نیازمندم خدایا من مشکل دارم خدایا خدایا خدایا! همین است کار ما هم همین است انسان هم که فقیر محض است.

پرسش: ...

پاسخ: آن هم همین! در موارد ذات اقدس الهی به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ کذا، ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ کذا، ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ کذا حتی ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾^۱ اما ﴿وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۲ مثل او نباش که قهر بکنی حضرت که قهر نکرد.

پرسش: ...

پاسخ: خلیفه بود اما فوراً گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ^۳ خلیفه‌ای بود که ﴿فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾^۴ در شب تار در دل ماهی آنجا گفت «یا الله»؛ طوری گفت «یا الله» که ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ﴾، این نشانه قُرب کامل یونس (سلام الله علیه) است. غرض این است که وجود مبارک پیغمبر آن طور نبود که قوم خودش را ترک کند با همه آن رنج‌ها. حضرت فرمود به خدا عرض کن: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ» ولی عصر جای پیغمبر می‌نشیند منتخب مردم که - معاذ الله - نیست من اگر مستخلف عنه را شناسم نبی را شناسم امام را نمی‌شناسم. شما تمام این مفاتیح را که بگردید این گونه از دعاها کم است، این دعای معرفتی است، یک؛ راجع به اصول دین است، دو؛ برهان فلسفی است، سه؛ اما غالب این ادعیه دارد که خدایا مشکلات ما را حل کن.

۱. سوره مریم، آیه ۱۶.

۲. سوره قلم، آیه ۴۸.

۳. سوره انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸.

۴. سوره زمر، آیه ۶.

غرض این است که در تفسیر، انسان نه فقط مواظب مرجع ضمیر باشد که ضمیر به چه کسی برمی‌گردد! باید طرزی پیغمبر را شناخت که قرآن این کاره است، دارد پیغمبر را معرفی می‌کند دین را معرفی می‌کند طرزی پیغمبر به دست مفسرین بیاید که غیر از علی کسی نتواند جای او بنشیند. اگر - خدای ناکرده - او را مثل فردی از علمای معمولی معنا کنیم او این طور در می‌آید البته صاحب سقیفه هم انتظار هم دارد خیلی‌ها هم همین طور عمل کردند، چون نتوانستند خودشان بالا بیایند حضرت را پایین آوردند، تا بتوانند جای او بنشینند در تفسیرهای اینها این رنگ هست این بو هست خیلی از این حرف‌ها ثبت در تفسیرها دارد حالا اگر شاعری آمده از بزرگان ادب که بعضی از دوستان اشعاری از او نقل کردند او اگر یک وقت این تعبیراتی که در بعضی از روایات آمده مثلاً ضمیر به حضرت برمی‌گردد از آن طرف هم حضرت را معنا کرد که:

بنواخت نور مصطفی آن استن حنّانه را *** کمتر ز چوبی نیستی حنّانه شو حنّانه شو^۱

این شعرها را هم گفته است، وجود پیغمبر یک مرد آسمانی است به این ستون تکیه داده بود، ستون هم همان درختی بود که در آن اول مسجد مدینه سقف نداشت همان تیری بود که در آنجا کاشتند یا از چوبی بود کاشتند تنمه درخت خرما بود حضرت به این چوب تکیه می‌داد و سخنرانی می‌کرد به حضرت عرض کردند اجازه بدهید منبری درست کنیم منبری درست کردند حضرت وقتی که از این ستون حرکت کرد بیاید روی منبر بنشیند ناله این ستون بلند شد. همین شاعری که بعضی از دوستان نوشتند که در آنجا این ضمیر را به حضرت برگرداند همان شاعر است که می‌گوید این پیغمبر آن چنان در این چوب اثر کرد که این چوب ناله کرد. در روایات ما هم هست،

حضرت این ستون را بغل کرد آرام شد.^۱ الآن هم که الآن هست در همان مسجد التّی جایی به عنوان استن حنّانه است.

بنواخت نور مصطفی آن استن حنّانه را *** کمتر ز چوبی نیستی حنّانه شو حنّانه شو

آن وقت فقط صاحب الغدير جای این می‌نشیند نه صاحب السقيفة! باید طرزی قرآن را معنا کرد که عظمت پیغمبر محفوظ باشد، نه آسمانی‌ها کوتاه بیایند نه زمینی‌ها زبانشان دراز بشود. یا ضمیر به حضرت بر نمی‌گردد یا اگر ضمیر به حضرت برگشت آن روایتی که ائمه فرمودند: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ جَمِيعُهُ عَلَى مَعْنَى إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ»^۲ به آن معنا کرد مواظب همه جهات هستند. فرمود تنها لفظ که نیست یک اصل حاکمی بر سایر آیات است. فرمود قرآن بر این «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» نازل شد اگر ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ﴾^۳ است از همین قبیل است اگر ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ است از این قبیل است؛ یعنی به در می‌گویم تا دیوار گوش کند؛ چون مخاطب اصلی است فرمود «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ جَمِيعُهُ عَلَى مَعْنَى إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» این همان مثل معروف عرب‌ها است که ما هم در فارسی می‌گویم به در می‌گویم تا دیوار گوش کند.

غرض این است که این حواس‌ها باید جمع باشد این قرآن مثل رسائل و مکاسب و کتاب عربی نیست که ما فقط ببینیم که این ضمیر به چه کسی بر می‌گردد به چه چیزی بر می‌گردد؛ طرزی باید قرآن را بشناسیم و بشناسانیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اوج قرار بگیرد که جز غدیر کسی جای او ننشیند. اینها چون دیدند دسترسی ندارند به آن مقام، حضرت را پایین آوردند. یکی از مباحث سنگینی کلامی بین ما و آنها همین است، عصمت را شک دارند جبر را شک دارند در خیلی از موارد مثلاً غیب را شک دارند درباره عصمت حرف دارند؛

۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديّة)، ج ۱، ص ۲۴.

۲. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۵.

۳. سوره زمر، آیه ۶۵.

خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه امینی را این بزرگواری که همشهری ایشان هم هست درباره الغدیر این حرف‌ها را گفت.

پرسش: ...

پاسخ: بله همین است. یک مفید می‌خواهد؛ حالا ما که آن حدّ نیستیم یک طلبه ساده‌ایم حق نداریم آن حرف را بزنیم ولی مفید به صدوق گفت تو حدیث خودت را بگو، تو چه کار به این حرف‌ها داری؟ بخوانید یعنی بخوانید! این مفید است اگر غیر از مفید بود کسی مگر می‌توانست به صدوق بگو، تو درباره «سهو التبی» چرا حرف می‌زنی؟ او فحلی بود، او زبانش باز است، گفت تو محدّث هستی حرف خود را بزن، تو چه کار به این مسائل داری؟ این را چه کسی گفته؟ شیخ مفید گفته است علیه چه کسی گفته؟ علیه صدوق گفته است؛ گفت تو یک محدّث هستی تو که از علوم عقلی و کلامی خبر نداری. ما جرأت نمی‌کنیم اصلاً نقل بکنیم حق هم با ماست این جاها را رد می‌کنیم چون صدوق و عظمت صدوق و صاحب «من لا یحضره الفقیه» و آن مقام را دارد؛ ما جرأت هم نمی‌کنیم حق هم با ماست که جرأت نکنیم، اما شیخ مفید می‌خواهد. آن کتابش هم چاپ شده که صریح گفته، تو در این کارها نیستی تو یک محدّث هستی؛ این مفید است. این مفید است که در عالم رؤیا می‌بیند که فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آمده دست حسنین را گرفته، نزد او گفت «علّمهما الفقه»؛ بعد دید که مادر سید رضی و سید مرتضی فردا آمده و گفت «علّمهما الفقه»^۱ این مفید داست. ما یک طلبه کوچکی هستیم نسبت به صدوق بله، این وظیفه ماست؛ اما مفید ساکت نمی‌نشیند، حریم پیغمبر باید محفوظ باشد آن اوج باید محفوظ باشد عظمت پیغمبر محفوظ باشد عرش رفتن پیغمبر باید محفوظ باشد، تا احدی جز غدیر نتواند جای او را پر کند. آنها تا توانستند

۱. خصائص الأئمة علیهم السلام (خصائص أمير المؤمنين علیه السلام)، ص ۲۹.

پایین آوردند پایین آوردند که سقیفه هم بتواند جای او بنشیند. غرض این است که این کارها را مرحوم صاحب الغدیر و دیگران این کارها را انجام دادند. ما باید مواظب آسمان باشیم مواظب زمین باشیم مواظب صدر اسلام باشیم تا یک آیه را معنا کنیم، تفسیر تنها ضمیر و مرجع ضمیر و اینها نیست.

بعد ذات اقدس الهی وقتی این عظمتها را ذکر فرمود، فرمود مرگ بر انسان! ما او را طرزی آفریدیم که گفتیم کل این نظام را در بخش مادی مسخر تو کردیم من هر وقت این برنامه‌های «آسمان شب» را می‌بینم بحث‌های نجوم نگرانم. اینها وقتی ستاره باعظمت مشتری را که می‌بینند خیلی، نه کاملاً می‌شود مشتری را تسخیر کرد عمق، ظاهر و باطن آن را شناخت. فرمود من برای شما مسخر کردم؛ منتها ما رفتیم به طرف ورزش و غیر ورزش و به جان هم افتادن و الآن عظمت ما در این است که المپیاد کجا پرچم ما را بالا می‌برند؛ چقدر پایین آمدیم! اینها کمال نیست فرمود چرا آسمان نمی‌روید؟ چرا زمین نمی‌روید؟ من برای شما آفریدم مسخر شما کردم برای چه دارید دعوا می‌کنید؟ از یک طرف فرمود: ﴿سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛^۱ هیچ ستاره‌ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه تسخیرپذیر است؛ شما مسخر نیستید ولی من برای شما رام می‌کنم، چطور این اسب‌ها را رام کردم؟ اینها یک حیوان وحشی بودند؛ این اسب‌هایی که تربیت نشدند سوار شدن آنها آسان نیست. فرمود من همه اینها را برای شما رام کردم، افسار این شتر باعظمت را گفتم یک بچه چهار پنج ساله می‌تواند بکشد ﴿سَخَّرَ لَكُم﴾ زمین را ذلول و نرم کردم برای شما، شما دنبال چه می‌گردید؟ دنبال کدام المپیاد می‌گردید؟ چرا خودتان را ارزان می‌فروشید؟ این خدا با این جلال و عظمت می‌فرماید: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ﴾ مرگ بر او، این کجا دارد می‌رود؟ چرا می‌گوید خدا نیست؟ چرا می‌گوید قیامت نیست؟ چرا می‌گوید انسان می‌پوسد؟ چرا این حرف‌ها را می‌زنند؟ ما راه را صاف کردیم.

این ضمیر که مذکر آورده شد با اینکه سبیل مؤنث است؛ منتها چون مؤنث مجازی است نه مؤنث حقیقی، یک؛ و برای اینکه تطابقی بین همه ضمایر حاصل شود چون همه ضمایر مذکر است، دو؛ لذا ضمیر را مؤنث نیاورد نفرمود «ثم السبیل یسرھا»؛ فرمود: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۱ او به چه چیزی می خواهد بنازد؟ اگر معارف است که اگر کسی اهل معارف باشد خاضع و خاشع است، اگر قسمت های بدنی است که قبلاً هم گذشت به اینکه هر چه که نگاه بکنی از تو انسان یک متر و نیمی بالاتر است، ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾^۲ آسمان از تو بزرگ تر است،^۳ کوه از تو سنگین تر است اگر تو همین قد و قواره مادی هستی اما اگر ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۴ باشی بله این ﴿وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ آسمان بار امانت است، اما انسان این کار را می تواند بکند گرچه درباره امانت یک بیان نورانی از حضرت امیر در نهج هست.^۵ فرمود: ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ﴾ چون ما فقط می بینیم چه چیزی مرفوع است بگوئیم فاعل است بگوئیم «مات زید»، «مات» فعل است و «زید» فاعل است همان آقا که اشعارش را بعضی از برادرها نوشتند همان شخص می گوید:

مات زید زید اگر فاعل بدی *** کی ز مرگ خویشتن غافل بدی^۵

شما فاعل نحوی را با فاعل فلسفی فرق بگذارید بله «مات» فعل است و «زید» فاعل است اما مرگ که فعل زید نیست حادثه ای است که بر زید وارد می شود این مورد فعل است نه مصدر فعل. بله دنبال نحو و صرف و رفع و نصب می گردید بله «مات زید» زید فاعل است ولی:

مات زید زید اگر فاعل بدی *** کی ز مرگ خویشتن غافل بدی

۱. سوره اسراء، آیه ۳۷.

۲. سوره غافر، آیه ۵۷: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۴. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۹.

۵. ر. ک: مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۱۷۷: «مات زید زید اگر فاعل بود *** لیک فاعل نیست کو عاقل بود».

فاعل آن است که فعل از آن صادر بشود موت که از آن صادر نمی‌شود. فرمود این در حقیقت اِماتِه است؛ ﴿يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾^۱ روح را از او گرفت و این شده مرده. ﴿فَأَقْبِرَ﴾؛ یعنی «جعلهُ فی القبر»، این «جعلهُ فی القبر» این است. اما بحث اینکه ما یک بار می‌میریم یا بیش از یک بار، این در بحث‌های سور قبلی گذشت که ﴿أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾^۲ کجاست؟ اگر موت قبل از حیات دنیا را حساب بکنیم اضافه می‌شود، حساب نکنیم کمتر می‌شود؛ به هر حال ما موقی داریم و برزخی داریم یک ساهره قیامتی داریم و بهشتی داریم - إن شاء الله - از هر مرحله‌ای می‌میریم وارد مرحله بعد می‌شویم تا به جایی که روایات ما هست که خود مرگ را می‌میرانند یعنی انتقال تمام شد. مرگ به صورت کبش املح در می‌آید مرگ را می‌میرانند یعنی دیگر مرگی به معنای انتقال در کار نیست.^۳ قبل از آن مرحله سخن ﴿أَمَاتَهُ فَأَقْبِرَ﴾ است، بعد ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُشْرَهُ﴾ هر وقت، نه اینکه اگر بخواهد و اگر نخواهد منتشر نمی‌کند نه، یقیناً منتشر می‌کند؛ اما حالا چه وقت منتشر می‌کند؟ ﴿إِذَا شَاءَ﴾ نه اینکه اگر بخواهد البته در قدرت او هست ولی زمانی که بخواهد خودش منتشر می‌کند که می‌شود «یوم النشور».

﴿كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ﴾ اینها که بهانه است او وسیله‌ای برای افتخار ندارد چرا حکم الهی را که خدا امر کرده است امتثال نمی‌کند؟ حالا برهان اقامه می‌کند ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ این مستحضری یک روایت نورانی در ذیل همین ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ هست که حضرت فرمود منظور از این طعام نه یعنی حصر بکنیم نه، طعام ظاهری هم برهان عقلی است و قرآن هم بر این تکیه می‌کند و اما عمده حضرت فرمود: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۶ و ...

۲. سوره غافر، آیه ۱۱.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۴ و ۳۴۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ قِيلَ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فَيُشْرِفُونَ وَ يَنْظُرُونَ وَ قِيلَ يَا أَهْلَ النَّارِ فَيُشْرِفُونَ وَ يَنْظُرُونَ فَيَجَاءُ بِالْمَوْتِ كَأَنَّهُ كَبِشٌ أَمْلَحٌ فَيَقَالُ لَهُمْ تَعْرِفُونَ الْمَوْتَ فَيَقُولُونَ هُوَ هَذَا وَ كُلُّ قَدْ عَرَفَهُ قَالَ فَيَقْدَمُ وَ يُدْنِيحُ ثُمَّ يُقَالُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خَلُّودٌ فَلَا مَوْتَ فَلَا مَوْتَ قَالَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ الْآيَةُ».

طَعَامِهِ ﴿عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ﴾^۱ ببیند علم خودش را از غدیری می‌گیرد یا - خدای ناکرده - از سقفی می‌گیرد علمش را از چه می‌خواهد بگیرد. این روایت در ذیل همین آیه است که ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ یعنی طعام معنوی که علم است «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ»؛ آن هم یکی از مصادیق این است ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ که ما چه کار کردیم؟ ما در پیدایش این طعام یعنی یک نان که بخواهد بیاید سر سفره باران می‌خواهد؛ البته درست است که از چاه و چشمه آب برمی‌آید، ولی اصل همه اینها از باران است اگر بارانی نباشد ما در درون زمین نه چشمه‌ای داریم و نه آبی. ﴿إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾ بعد ﴿ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا﴾ زمین را می‌شکافیم از دو نظر: یکی اینکه آب از پایین بیاید بالا، یکی اینکه ریشه‌ها و شاخه‌های این حبه گندم بعد از اینکه ما این حبه را زنده کردیم، ریشه‌دار شد و شاخه و خوشه‌دار شد، خوشه آن باید بیاید بالا، ریشه‌اش باید برود پایین، ما از دو طرف زمین را باز کردیم و از طرفی هم زمین را برای رفتن باران باز کردیم زمین را برای جوشیدن آب از چاه و چشمه باز کردیم از هر نظر زمین را شکافتیم. ﴿إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾ ما این کار را کردیم چون کار زارع همین است؛ در سوره مبارکه «واقع» گذشت که زارع می‌آید این بذرها را از انبار می‌آورد در این زمین شیار شده می‌پاشد، این یک کار مادی است او گندم‌ها را از انبار به مزرعه منتقل کرد و ریخت؛ اما آن‌که این زمین را می‌شکافد و این حبه‌ها را در دل زمین می‌برد و این حبه‌های مرده را زنده می‌کند و به او ریشه می‌دهد و زمین را می‌شکافد تا به درون برود و به او خوشه و شاخه می‌دهد و زمین را می‌شکافد تا بالا بیاید این کار خداست؛ لذا در سوره «واقع» فرمود شما حرث کارتان است ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۲ اینجا هم فرمود ما این کارها را کردیم این ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَ

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. سوره واقع، آیات ۶۳ و ۶۴.

عَنْبَاءً وَ قَضَاءً» درخت انگور و سبزی‌ها و بغولات که بعضی از سبزی‌ها خوراک انسان است بعضی از سبزی‌ها خوراک غیر انسان و زیتون و درخت خرما و حدائق و بوستان‌ها انبوه و پُر و میوه و مرتع؛ هم میوه درست کردیم هم مرتع برای چه کسی؟ میوه‌ها و آن انگورها و آن خرماها و اینها را ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ﴾ آن «أَب»؛ یعنی مرتع و آن پوست‌ها و اینها را ﴿وَلِلْأَنْعَامِ﴾.

یک بیان نورانی از امام سجاد (سلام الله علیه) است که از این قرآن به ما آموخت که چه یاد بگیریم. فرمود در فضل علم و دانشمندان الهی همین بس که خدای سبحان علما را با ملائکه یکجا ذکر کرده، در اوایل سوره مبارکه «آل عمران»: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۱ که فرمود: ﴿أُولُوا الْعِلْمِ﴾ را کنار ملائکه ذکر کرده است.^۲ در آن حدیث این جمله نیست ولی از آنجا می‌شود فهمید از اینکه خدا می‌فرماید که ما این میوه‌ها و این درخت‌ها و برگ‌ها و سبزی‌ها و اینها را خلق کردیم ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ وَ لِلْأَنْعَامِ﴾ یعنی به فکر اینها نباشید، اینها یک طعام مشترکی است، به فکر آن وجه مشترک باشید که با ملائکه شریک باشید وگرنه اینها ﴿مَتَاعاً لَّكُمْ وَ لِلْأَنْعَامِ﴾.

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ﴾ اینها هست تمام اینها آزمون است وسیله است، داشتن اینجا کمال و هنر نیست همه اینها امتحان است، وقتی آن روزی که ما یک دستور می‌دهیم یک تشر می‌زنیم و کل جهان می‌لرزد ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ﴾ آن روز هر کس گرفتار کار خودش است، بعد از ما جمع هستند ولی اجتماع نیست؛ اجتماع آن است که با روابط و ضوابط دارد زندگی می‌کند یا یکی از اینهاست یا هر دو. زندگی اجتماعی با روابط و ضوابط اداره می‌شود روابط ما خانوادگی ماست پدر و فرزند است برادر است خواهر است فامیل است ارحام است یک عده

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۶۲۵.

«واجب التَّفَقُّه» هستند یک عده برادرند یک عده هم دوست هستند که کارها با روابط حل می‌شود کارهای خانوادگی فامیلی قبیلگی و دوستی با روابط حل می‌شود. بخشی از کارها با ضوابط حل می‌شود خرید و فروش است و اجاره است و مانند آن. در صحنه قیامت نه روابط است نه ضوابط، ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ﴾^۱ چون بیع عبارت از مطلق داد و ستد است، نه جا برای ضوابط است که آدم چیزی بخرد و چیزی بفروشد نه جای دوست‌بازی است. اینجا برادری است پدری است خله هستند خلیل هستند دوست یکدیگرند بسته‌اند ارحام یکدیگرند، مشکل یکدیگر را حل می‌کنند؛ اما آنجا فرمود: ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ﴾ این «لا» «لا»ی نفی جنس است اسم آن مرفوع نیست، ولی چون تکرار شد اسمش مرفوع است ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ﴾ نه روابط است و نه ضوابط، هر کسی بار خودش را دارد و مهمان خودش است؛ فرمود چنین عالمی است. از دیگری هم فرار می‌کند چون مشکل خودش را می‌خواهد حل کند کاری با دیگری ندارد؛ چون اصلاً برادری در کار نیست، چون همه باهم از خاک برمی‌خیزند و پدر و پسر در کار نیست اینها در دنیا پدر و پسر بودند اما اینجا همه از خاک برمی‌خیزند این طور نیست که یکی از دیگری متعدد باشد چون این طوری نیست هر کدام گرفتار کار خودش است مشکل کار خودشان هستند ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

«و الحمد لله رب العالمين»